



بررسی مؤلفه‌های روایی نمایش روح‌حوضی در فیلم «تردست»

## ما همدیگر را کم شاد کرده‌ایم

نزهت بادی

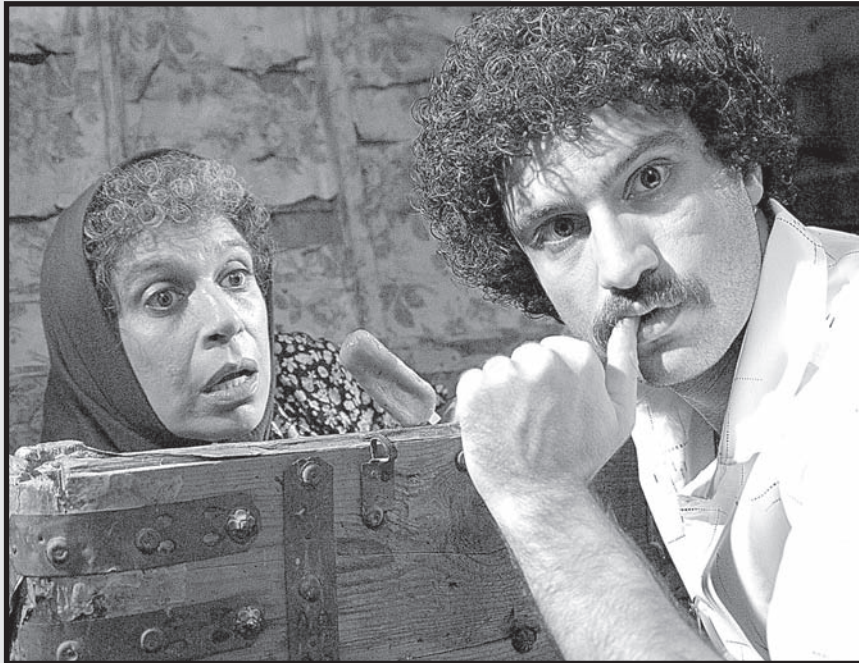
نیچه: ما همدیگر را کم شاد کرده‌ایم و به درستی این بزرگ‌ترین گناه ماست.

طبیعی است که در چنین موقعیتی طراح و پیش‌برنده ماجراها، هادی‌زاده است که رقیب تجاری چوپان‌زاده به حساب می‌آید و نه اسد که اساساً هیچ مسئله‌ای با چوپان‌زاده ندارد. بنابراین خواه ناخواه اسد مجری برنامه‌ها و نقشه‌های هادی‌زاده می‌شود و به عنوان یک شخصیت منفعل و مطیع نمی‌تواند ویژگی‌هایی را که از او انتظار می‌رود، بروز دهد و در تغییر مسیر ماجراها مؤثر باشد.

مشکل بزرگ‌تر زمانی رخ می‌دهد که ما میان هادی‌زاده و چوپان‌زاده تفاوت چندانی نمی‌بینیم و هر دو تلاش می‌کنند تا در مناسبات تجاری خود دست به هر کاری بزنند. خدمت اسد به هادی‌زاده که خود همان خصوصیات منفی ارباب در نمایش روح‌حوضی را دارد، معنا و مفهوم نهفته در این نمایش را خدشه‌دار می‌کند. چون اصالت واقعی و کارکرد بنیادین این نوع نمایش‌ها، همان انتقاد اجتماعی سیاسی است که در پوششی از طنز و هزل و هجو طرح می‌شود. علاقه مردم به نمایش‌های روح‌حوضی در گذشته از این موضوع ریشه می‌گرفته است که این نمایش‌ها علاوه بر ایجاد سرگرمی و نشاط،

### خلاصه داستان:

اسد دزد خرده‌پایی است که تصمیم می‌گیرد با کمک روح مادرش، اتومبیل رانندگان را در جاده‌ای پرت بدزد. اما در اولین کارش، در صندوق عقب اتومبیل، مردی مجروح به نام هادی‌زاده را می‌یابد و او را با خودش به منزلش می‌برد. اسد متوجه می‌شود که هادی‌زاده مدیر یک مؤسسه تولید گوشت است و توسط عوامل رقیبش، چوپان‌زاده، ربوده شده است، زیرا قرار است یک تاجر انگلیسی در زمینه تهیه گوشت به ایران بیاید و بین هادی‌زاده و چوپان‌زاده در جذب او رقابت شدیدی وجود دارد. هادی‌زاده از اسد می‌خواهد که به او کمک کند تا بر رقیبش پیروز شود. اسد که شیفته کیان‌دخت دختر هادی‌زاده شده است، می‌فهمد که پسر چوپان‌زاده نیز مدت‌هاست به کیان‌دخت علاقه دارد. اسد با کمک کیان‌دخت و همراهی روح مادرش خود را به جای تاجر انگلیسی جا می‌زند و نزد چوپان‌زاده



می‌رود تا نقشه‌های او را بر ملا کند. اما چوپان‌زاده هویت اصلی او را می‌شناسد و اسد در درگیری با عوامل چوپان‌زاده می‌میرد. ولی درست وقتی روح اسد نزد مادرش رفته است، مادرش با دیدن گریه کیان‌دخت دعا می‌کند و اسد دوباره زنده می‌شود و چوپان‌زاده و هادی‌زاده دست از درگیری با یکدیگر برمی‌دارند.

مفاسد اجتماعی و اخلاقی جامعه مانند مال‌پرستی، قدرت طلبی، ریاکاری، دروغ‌گویی و... را مورد انتقاد قرار می‌داد. در حالی که در فیلم همراهی اسد با جاه‌طلبی‌های اسد و شرکت در نقشه‌های او مایه‌های انتقادی و صریحی را که از چنین فیلمی انتظار می‌رود، کمرنگ می‌کند. خارج کردن اسد از موقعیت اصلی خود می‌توانست علاوه بر این که محملی برای افشای خصوصیات منفی صاحبان قدرت و ثروت باشد، به نوعی تحول، پختگی و کمال اسد نیز بینجامد. در واقع این جابه‌جایی موقعیت و مواجهه یک دزد خرده‌پا با جهان بی‌رحمی که افراد برای زدی‌های کلان در حال زدن به یکدیگرند، از این ظرفیت برخوردار بود که او را به فهم عمیق‌تری از رویاها و خواسته‌هایش برساند و در نهایت با بلوغی که به دست آورده است، به میان مردم باز گردد.

شخصیت سیاه در نمایش روح‌حوضی به گونه‌ای است که در ظاهر فردی سبک‌سر و غیر مبادی آداب و فرهنگ اجتماعی با زبان و ادبیاتی عامیانه نشان داده می‌شود و همین ویژگی‌اش منجر به

محمدعلی سجادی در فیلم **تردست** با دستمایه قرار دادن عناصر نمایش روح‌حوضی تلاش کرده است تا بخشی از آیین‌ها و سنت‌های ما را احیا کند و در زمینه طنز، راه متفاوتی را بیامد. با مقایسه میان ساختار فیلم و الگوی روایت نمایش روح‌حوضی شاید بتوان تا حدودی دریافت که او در این زمینه چقدر با موفقیت روبه‌رو بوده است.

آن چه داستان نمایش روح‌حوضی را می‌سازد، چالش و درگیری میان اهداف ارباب و سیاه است. ارباب فردی است فرصت‌طلب، حریص، چاپلوس و ریاکار که می‌خواهد به هر شکلی به خواسته‌های غیراخلاقی خود برسد، اما سیاه با تیزهوشی، حاضر جوابی و بذله‌گویی‌اش در کارهای ارباب دخالت می‌کند و همه چیز را به هم می‌ریزد و در نهایت پیروزی از آن سیاه به عنوان نماینده توده مردم است. اما در فیلم **تردست** اسد با هیچ کس درگیری یا کشمکش ندارد و دعوای اصلی میان چوپان‌زاده و هادی‌زاده است.

بررسی فیلمنامه «شوریده»

# الفعال و شوریدگی

منوچهر اکبرلو



## خلاصه داستان:

دختر جوانی به نام سریر را به بیمارستان می‌رسانند و دکتر مهیار او را از خودکشی نجات می‌دهد. پس از آن، سریر همواره سر راه مهیار قرار می‌گیرد. مهیار که خواهرش بر اثر خودکشی کشته شده است، می‌کوشد که مانع خودکشی مجدد سریر شود. رفتن چندباره مهیار به خانه سریر، شک پریسا، دخترخاله و نامزد او را برمی‌انگیزاند. در ادامه درمی‌یابیم که سریر دختر یک مرد ثروتمند است به نام شیرکوهی که همسر خود را از بین برده است. سریر نیز با جوانی که عاشقش بوده می‌گریزد. پیشکار شیرکوهی نیز که دل به سریر بسته بود، از شیرکوهی جدا می‌شود و به شهرستان می‌رود. تا این که خبردار می‌شود سریر از آن جوان جدا شده است. پس بازمی‌گردد که درخواست ازدواج خود را مطرح کند. اما با دیدن مهیار در زندگی سریر، چند بار می‌کوشد او را از بین ببرد اما ناکام می‌ماند و دستگیر می‌شود. شیرکوهی نیز کشته می‌شود. سرهنگ اعتمادی در جست‌وجوی عامل قتل و نیز راز کشته شدن همسر شیرکوهی است. سرانجام درمی‌یابیم که پریسا، می‌خواهد سریر را از بین ببرد و او نیز دستگیر می‌شود.

پیدایش عناصر خنده‌سازی نظیر جناس لفظی و بصری، ایهام و وارونه‌سازی می‌شود، ولی در لایه‌های درونی شخصیت خود، از زیرکی و تیزهوشی پنهانی برخوردار است که به واسطه آن می‌تواند به هجو زشتی‌های جهان پیرامونش بپردازد و در این راه از عواملی چون لطیفه، نقیضه، شیرین کاری و رقص اطواری بهره می‌برد. در واقع یکی از ویژگی‌های بارز سیاه بازی، نقد گزنده و نیشداری است که به واسطه همین عناصر خنده‌ساز نمود پیدا می‌کند و شخصیت سیاه به عنوان فردی برخاسته از مردم، در قالب کنایه‌ها، طعنه‌ها و شوخی‌های سیاه کاستی و نواقص جامعه را طرح می‌کند و همین طرح مسائل روز است که نمایش را تازه و سرحال نگه می‌دارد.

مشکل اصلی فیلم **تردست** این است که در بهره‌گیری از این مؤلفه‌ها، نمی‌تواند به اندازه کافی رنگ و بوی امروز را به آن ببخشد و طنز جاری در فیلم تا حدودی کهنه و واپس‌گرا به نظر می‌رسد. به خاطر همین بیشتر شوخی‌ها نه مایه‌های انتقادی لازم را دارند و نه در خنداندن مخاطب امتیاز ویژه‌ای به دست می‌آورند. هر چند به هر حال تأخیر پنج ساله در اکران فیلم تا حدودی از طراوت آن کاسته است، اما توفیق نیافتن آن بیشتر در این است که فیلم در ارجاع به یک سنت نمایش قدیمی، رویکردی پیشرو و واکاوانه ندارد و به آن نوزایی و بازخوانی مورد نیاز در چنین پروسه‌هایی دست نیافته است. هر چند سجادی در بعضی قسمت‌ها سعی کرده است تا در الگوی نمایش روحی‌تغییراتی ایجاد کند که گاهی هم با موفقیت روبه‌رو شده است؛ مثلاً این که ما می‌دانیم در نمایش روحی بار عمده شوخی‌ها بر عهده شخصیت سیاه است که اسد در فیلم مایه‌زای آن را بر عهده دارد. کار خوبی که سجادی در این زمینه کرده، این است که اسد را از مرکزیت دور آورده و به جای این که شخصیت‌های دیگر فضا را برای بروز شوخی‌های او فراهم آورند، دامنه طنز فیلمش را با حضور روح ننه اسد که غالباً با حاضر جوابی‌ها و طنزهایش بامزه‌تر از اسد به نظر می‌رسد، گسترده کرده است.

به معنای دیگر تقابل اسد و روح ننه اسد است که تا حدودی طنز داستان را حفظ می‌کند، و گرنه رویارویی اسد با هادی‌زاده و دخترش و یا چوپان‌زاده و پسرش به اندازه کافی نمی‌تواند موقعیت‌های کمیک بیافریند. هر چند سجادی با آگاهی از خصوصیات غیر عادی فیزیکی پرسوناژها در نمایش روحی، تلاش کرده به هر یک از آنها عیب‌های کوچک و تفاوت‌های گفتاری و لحنی ببخشد، اما چنین این شخصیت‌ها در کنار یکدیگر حس طنز لازم را به داستان منتقل نمی‌کنند. اگر چه بعضی از صحنه‌ها ایده‌های طنز تازه‌ای دارد، مثل ابتدای فیلم که روح ننه اسد با حالتی کشدار و شبح‌وار با اسد حرف می‌زند و او را از کار خلاف باز می‌دارد و بعد، در یک چرخش ناگهانی، تغییر لحن می‌دهد و با ادبیات لمپنیسم به او راه و چاه خلاف را نشان می‌دهد و یا جایی که روح ننه اسد از دست اسد عصبانی می‌شود و شروع به کتک زدن او می‌کند، ولی به خاطر روح بودن، دستش به او نمی‌رسد و همچنین صحنه ملاقات هادی‌زاده با دخترش و حرکت آنها به سوی آغوش هم که توسط اسد سانسور می‌شود.

درست است که فیلم در توسعه زبان نمایشی روحی‌گام رو به جلویی بر نمی‌دارد و نمی‌تواند به شأنیت مورد نظر خود دست یابد، اما به ورطه سطحی‌نگری‌های کمدی‌های سخیف این روزها هم سقوط نمی‌کند.

ک